



Futurism China's Energy Security Policy In "West Asia"

Rashid Recabian*

Assistant Professor of Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran

Sirous Khandan

Faculty member of Grand Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran

Mehrdad Alahpour

Master of International Relations, University of Gilan, Gilan, Iran

Received: 09, May, 2020

Accepted: 01, September, 2020

Abstract

One of the emerging powers that has experienced a growing industrialization process in recent years is the People's Republic of China. Diplomacy has defined energy security for its future. The best option for that country's energy supply is the strategic Persian Gulf region. The question is, what opportunities and challenges does the People's Republic of China face in the strategic port of the Persian Gulf? And how is Beijing's strategy assessed in the face of opportunities and challenges ahead? In order to answer this question, an attempt has been made to study Beijing's strategy in the Persian Gulf region at three levels: global, regional and domestic. At the global level, the biggest issue is the influence and influence of the United States in the region. At this level, the Chinese are seeking to build trust. But internally, the most important issue, especially in recent years, has been political developments in West Asian countries and issues related to government conflicts with their nations in the region, which has the potential to do so. China's energy security, which is one of the main reasons for Beijing's presence in the Persian Gulf, faces deep challenges.

Key words: China, energy Security, Persian Gulf, West Asia, Iran.

* **Corresponding Author:** ra.recabian@gmail.com

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال چهارم، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۹
صفحات: ۱۷۰-۱۴۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۶/۱۱

آینده پژوهی سیاست امنیت انرژی چین در «آسیای غربی»

رشید رکابیان* / سیروس خندان** / مهرداد عله پور***

چکیده

از جمله قدرت‌های نوظهوری که طی سالیان گذشته روند صنعتی شدن فزاینده‌ای را تجربه کرده است جمهوری خلق چین می‌باشد. و دیپلماسی امنیت انرژی را برای آینده خود تعریف نمود. که بهترین گزینه برای تأمین انرژی آن کشور، منطقه راهبردی خلیج فارس است. سؤال این است که جمهوری خلق چین در آوردگاه راهبردی خلیج فارس با چه فرصت‌ها و چالش‌هایی روبرو است؟ و اینکه استراتژی پکن در مواجهه با فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو چگونه ارزیابی می‌شود؟ در راستای پاسخ به پرسش مزبور سعی شده است تا استراتژی پکن در منطقه خلیج فارس در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی مورد واکاوی قرار گیرد. بدین ترتیب که در سطح جهانی بزرگ‌ترین مسئله، نفوذ و حضور مؤثر ایالات متحده در منطقه است؛ بدین منظور که رویکرد چین به کشورهای آسیای غربی را رفتار این کشور با ایالات متحده و ادراک چینی‌ها از اهداف آمریکا در منطقه تشکیل می‌دهد. در سطح منطقه‌ای نیز چین با رقابت کشورهای زیرسیستم آسیای غربی مواجه است؛ که در این سطح چینی‌ها به دنبال اعتمادبخشی است. اما در سطح داخلی مهم‌ترین بحث به‌ویژه در سال‌های اخیر تحولات سیاسی در کشورهای آسیای غربی و مسائل مرتبط با مناقشه‌های دولت‌ها با ملت‌های خود در منطقه بوده است که به نحو بالقوه‌ای این پتانسیل را داراست که امنیت انرژی چین را که یکی از مهم‌ترین دلایل حضور پکن در خلیج فارس است با چالش‌های ژرفی مواجه کند.

کلید واژه‌ها

چین، امنیت انرژی، خلیج فارس، آسیای غربی، ایران.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران. (نویسنده مسئول) ra.recabian@gmail.com

** عضو هیات علمی دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی، بروجرد، ایران. skh20172017@yahoo.com

*** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران. mehrdadalipour1992@gmail.com



مقدمه

تصمیم فرمانده نیروی دریایی بریتانیا، در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول، برای استفاده از موتورهای نفت‌سوز به جای زغال‌سوز، آغازی برای ایجاد پیوند میان نفت و امنیت بود. پس از آن مفهوم «امنیت انرژی» ابعادی رو به گسترش یافت، تا امروز که عرصه‌ی انرژی و مسائل مربوط به آن، به زیرساختی اصلی در راستای رشد و توسعه‌ی کشورها در جهان تبدیل شده است (کولایی، ۱۳۸۹: ۶۴). در همین راستا و با علم به اهمیت روزافزون مقوله‌ی امنیت انرژی، صاحب نظران حوزه‌ی اقتصادسیاسی و معرفت روابط بین‌الملل با استناد به روندهای جاری در نظام بین‌الملل، قرن ۲۱ را قرن «ژئواکونومیک»^۱ نامیده‌اند؛ زیرا اعتقادشان بر این امر استوار است که یکی از چالش‌های مهم جهانی در این قرن، چالش برسر انرژی است؛ زیرا مسأله «امنیت انرژی»^۲ یکی از ارکان مهم پارادایم اقتصادسیاسی این قرن خواهد بود. (صادقی، ۱۳۹۴: ۸۶) که قادر است به نوبه خود جایگاه کشورها را در عرصه بین‌المللی دستخوش تغییرات ژرفی نماید.

در این بین جمهوری خلق چین از جمله قدرت‌های نوظهوری است که در ۶۰ سال گذشته، گام‌های بلندی را برای تثبیت جایگاه خود در جهان برداشته است. تلاش این کشور با درپیش گرفتن اصلاحات اقتصادی از اوایل دهه ۸۰ میلادی مثمر ثمر واقع شد. از زمانی که معمار اصلاحات اقتصادی چین «دنگ شیائو پینگ»، هدف والای اقتصاد چین را دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی قرار داد؛ سیاست خارجی پکن از محوریت «ایدئولوژیک» به «عملگرایی» تغییر جهت پیدا کرد. چین خواستار جایگاهی شایسته در عرصه بین‌المللی بود و بر این اساس، همه‌ی نیروهای خود را برای دستیابی به این هدف بسیج کرد؛ زیرا حزب کمونیست چین، بقا و دوام حکومت خود را در گرو تحقق این هدف می‌دانست. با اجرای اصلاحات، اقتصاد چین در ۱۰ سال اخیر، به‌طور متوسط هر ساله، ۹ درصد رشد داشته است که این میزان سه تا چهار برابر بیش از رشد اقتصاد جهانی در این مدت است. در این بین، بی‌تردید منابع انرژی و مدیریت مصرف آن، یکی از عوامل تأثیرگذار بر روند رشد اقتصادی چین بوده است. هرچند در آغاز راه منابع داخلی چین توانست تا حدودی پاسخگوی این نیاز باشد، اما با افزایش تقاضا برای انرژی، منابع داخلی از تأمین نیاز ناتوان ماند و چین به منابع عرصه انرژی خارجی روی آورد. (موسوی شفائی و دارابی، ۱۳۹۰: ۵۵) این امر به نوبه خود منجر به تلاش مقامات پکن در راستای ارتباط با کانون‌های مهم

1. Geo - Economic

2. Energy Security

انرژی دنیا از جمله آسیای غربی و مشخصاً خلیج فارس شده است. خلیج فارس به عنوان یکی از مهم ترین کانون های انرژی جهان، محور معادلات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک از زمان شکل گیری دیپلماسی نفت در ساختار اقتصادی جهان، به ویژه کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بوده است. لذا بر این اساس باید از خلیج فارس به عنوان هارتلند نوینی یاد کنیم که نظام سامانه نفتی دنیا بر اساس آن برنامه ریزی می شود (رحمتی پور و آجیلی، ۱۳۹۵: ۸۸). چین اکنون دومین مصرف کننده بزرگ انرژی در دنیا و سومین واردکننده نفت خام در جهان است. نیاز چین به انرژی با افزایش ۱۵۰ درصدی تا سال ۲۰۲۰ پیش بینی شده است. چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. این دولت اقتدارگرای موفق از نظر اقتصادی، پس از تجربه های مشابه در سال های پیش از جنگ جهانی دوم (ژاپن و آلمان) اینک به چالشی جدی برای نظم آتلانتیکی تبدیل شده است. لذا به لحاظ نظریه های ژئواکونومیکی منطقه خلیج فارس موقعیت بی نظیری در هزاره سوم میلادی پیدا خواهد کرد. منطقه ای که طی سالیان اخیر توجه مقامات پکن را بیش از پیش در جهت تضمین امنیت انرژی مورد نظرشان به خود جلب کرده است.

پژوهش حاضر درصدد است تا با بکارگیری مؤلفه های تئوری مجموعه امنیت منطقه ای به چارچوب این سؤال پاسخ دهد که؛ قدرت نوظهور چین در راستای تأمین امنیت انرژی خود از کانون های مهم انرژی چون منطقه خلیج فارس با چه چالش ها و فرصت هایی روبرو است؟

۱- چارچوب مفهومی

۱-۱. آینده پژوهی^۱:

اندیشیدن به آینده و تلاش برای اثرگذاری بر رویدادهای در حال شکل گیری، مقوله ای تازه ای نیست و به دسته ای خاص و یا نگرشی ویژه اختصاص ندارد، بلکه پدیده ای جهانشمول و فراگیر است که می توان خاستگاه و ریشه آن را همپای دیرینگی بشر بر کره خاک دانست. از نظر آینده پژوهان شاید با پیشه ساختن تدابیر مناسب، بتوان از رخداد وقایع نامطلوب و پیش بینی پذیر جلوگیری کرد. آینده پژوهی در عرصه های علمی و فلسفی بر شیوه های علمی و انسان گرایانه تکیه دارد. آینده پژوهی روشی است که می کوشد با بکارگیری تکنیک های متداول و معقول در پژوهش "پیش بینی" کند، در حالی که غیبگویی یا پیشگویی اقدامی است برای کار بست عوامل

¹. Foresight

غیرمتعارف و غیرمادی، از قبیل سحر و جادو و شانس و الوهیت، در کشف مجهول یا حقیقت (طاهری، ۱۳۹۵: ۱۶۳-۱۶۲).

بنابراین می‌توان چنین ابراز داشت که؛ آینده‌پژوهی یا «هنر دیدگاه بلند» شاخه‌ای نو از علوم پژوهشی است که با برخورداری از پشتوانه‌های ژرف معرفت‌شناختی که در بطن خود دارد، با هدف رفع ابهام، امکان ایجاد و شناخت بیشتر و افزایش کنترل بر آینده، تفکری سیستماتیک را برای تحلیل روندهای گذشته، کشف، ابداع و ارزیابی آینده‌های ممکن، محتمل و مطلوب ارائه می‌دهد. با این حال نکته قابل تأملی که باید در خصوص این «روش عمل‌گرای تفکر راهبردی نوین» مدنظر داشت این است که در عصر حاضر به سبب عدم فهم و درک مطلوب از پژوهش‌های آینده‌پژوهانه کتب و آثار اندکی با محوریت روش سناریونویسی در عرصه مطالعات علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل در دسترس عموم قرار دارد.

۲-۱. امنیت انرژی

اصطلاح «امنیت انرژی» از جمله اصطلاحاتی است که طی سالیان اخیر در گفتمان سیاست‌گذاری مقامات برجسته‌ی دولت‌ها نمود بارزی یافته است. در این بین نکته قابل توجهی که باید بدان توجه داشت این است که علاوه بر زنجیره شکل‌های چشمگیر امنیت (امنیت ملی، امنیت بین‌المللی، امنیت انسانی، امنیت اقتصادی و امنیت زیست‌محیطی) که توجه سیاست‌گذاران و مردم را در گرداگرد جهان به خود جلب کرده است اکنون یک حلقه‌ی مهم دیگر نیز پیدا شده است که همان امنیت انرژی می‌باشد.

به نظر «باری بوزان» و همکارانش امنیت انرژی شرایطی است که اکثریت یک ملت یا تمام آنها می‌توانند دسترسی مناسب به منابع انرژی با قیمت‌های معقول در حال حاضر و آینده فارغ از احتمال قطع و ریسک بالا داشته باشند، اما مراد از کاربرد این واژه توسط سیاستمداران ناظر بر این موضوع است که اولاً دسترسی آسان و بدون احتمال خطر به منابع نفت و گاز جهانی وجود داشته باشد. ثانیاً این منابع به صورت منطقی تنوع و گوناگونی به لحاظ منطقه جغرافیایی منابع و همچنین مسیرهای انتقال داشته باشند و ثالثاً جریان نفت و گاز عموماً از نقاطی تأمین شوند که احتمال ثبات و تغییر نکردن حکومت‌های آنان در درازمدت وجود داشته باشد.

به‌طور بنیادین امنیت انرژی در قرن بیست و یکم به قرار زیر تعریف می‌شود «عبارت است از تضمین توانایی دسترسی به منابع مورد نیاز انرژی برای توسعه‌ی پایدار امنیت ملی.» به‌بیانی

واضح تر، امنیت انرژی به معنای تدارک عرضه مقرون به صرفه،^۱ قابل اعتماد،^۲ گسترده^۳ و متنوع^۴ نفت و گاز و زیرساخت کافی و مناسب برای انتقال این منابع به بازار است. (سوواکول، ۱۳۹۱: ۴۳) از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر امنیت انرژی برای اغلب کشورهای تولیدکننده نفت، امنیت درآمد و امنیت تقاضا است. دسترسی به ذخایر جدید، توانایی توسعه زیرساخت‌های جدید و رژیم‌های سرمایه‌گذاری پایدار از جمله مؤلفه‌هایی به حساب می‌آیند که برای دستیابی به امنیت انرژی برای شرکت‌های نفت و گاز حیاتی هستند.

عناصر سنتی امنیت انرژی عبارتند از: منابع عرضه، مراکز تقاضا، جغرافیای سیاسی و ساختار بازار. ماهیت پیچیده‌ی مفهوم امنیت انرژی، ارائه تعریفی دقیق و چندوجهی از آن را دشوار ساخته است. امنیت انرژی اصطلاحی جمعی است که نه تنها بسیاری از نگرانی‌های مرتبط با انرژی، رشد اقتصادی و قدرت سیاسی را پوشش می‌دهد. (صباغیان و سروسناتی، ۱۳۹۳: ۱۴۳)

۱- در یک تعریف امنیت انرژی به عنوان مفهومی با اهمیت روزافزون، پس از افول رهیافت استقلال انرژی که بر خودکفایی و عدم استفاده از صادرات انرژی کشورهای دیگر تمرکز داشت، در شرایط وابستگی متقابل و جهانی شدن به منظور تأمین تقاضای انرژی کشورهای مصرف‌کننده از یک سو، و بر برخورداری از درآمدهای حاصل از صادرات انرژی برای رشد و توسعه اقتصادی دولت‌های صادرکننده از سوی دیگر مورد توجه قرار گرفته است (حسن‌خانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۹).

۲- در تعریفی دیگر آمده است که در چارچوب بحث امنیت انرژی، دولت‌ها می‌کوشند امنیت دسترسی دائم به انرژی با قیمت‌های ثابت و معقول را حفظ کنند. این مفهوم به وسیله مکتب کپنهاگ در آغاز دهه ۱۹۹۰، و عمدتاً از سوی بری بوزان وارد ادبیات روابط بین‌الملل شده است. (کولایی و زراعت‌پیما، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

۳- برداشت کشورها از مقوله امنیت انرژی بستگی به عوامل مختلفی از جمله موقعیت جغرافیایی، منابع در دسترس، سطح توسعه‌یافتگی و نظام حکومتی‌شان دارد و اینستون چرچیل امنیت انرژی را به معنای «امنیت و اطمینان در اتکای به نفت در تنوع و تنوع می‌باشد» (Luft & Korin, 2009: 336).

1. Affordable

2. Reliable

3. Ample

4. Diverse

۴- در تعریفی دیگر که جامع تر از تعاریف پیشین به نظر می آید آمده است که بحث امنیت انرژی به عنوان دسترسی آسان، مؤثر و پایدار به حامل های انرژی (نفت و گاز) با قیمت های ارزان و به دور از هرگونه تهدید ژئوپلیتیک، اقتصادی، فنی و روانی تأثیرگذار بر بازارهای انرژی بوده است (Elkind, 2010: 122). بنابراین می توان چنین ابراز داشت که مقوله امنیت انرژی از جمله مقوله های بسیار ارزشمند برای دولت ها و افراد در جوامع مدرن است. جوامعی که در راستای برآوردن نیازهای خود به شدت وابسته به منابع و خدمات انرژی هستند (Dannreuther, 2017: 1).

یکی از مهم ترین گام ها در مسیر تبیین نظری مطالعات منطقه ای (دربعدامنیتی) از سوی نظریه پردازان مکتب کپنهاگ به ویژه چهره های شاخص آن «باری بوزان» برداشته شد. دغدغه بوزان برای تبیینی جدید از مفهوم امنیت به دهه ۱۹۸۰ باز می گردد؛ آن هنگام که برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک»^۱ را در ویرایش اول کتاب «مردم، دولت ها و هراس»^۲ در سال ۱۹۸۳ مطرح نمود. در این نظریه، بوزان دو گام مهم در تحلیل مفهوم امنیت برداشت «نخست توجه به سطح تحلیل منطقه ای بر پایه ماهیت رابطه ای امنیت و درک آن به عنوان یک پدیده به هم وابسته (و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم)، و دوم ترسیم طیف کاملی از لایه های تحلیل» (بوزان، ۱۳۹۰: ۴۵) به موازات طرح این نظریه، کاربرد آن برای تبیین تحولات امنیتی مناطق مختلف جهان نیز آغاز شد که نخست از سوی بوزان برای تحلیل مسائل جنوب آسیا و آسیای غربی مورد استفاده قرار گرفت.

اندکی بعد برای تحلیل عمیق تر مسائل جنوب آسیا و نیز آسیای جنوب شرقی به کار گرفته شد. فروپاشی جهان دوقطبی و حاکم شدن شرایط جدید امنیتی بر سامانه بین المللی، بوزان را بر آن داشت تا با بازنگری در دیدگاه پیشین خود، در ویرایش دوم کتاب «مردم، دولت ها و هراس» در سال ۱۹۹۱، نظریه «مجموعه امنیت منطقه ای» را مطرح نماید که قادر باشد تبیین بهتری از تحولات پیچیده جهان پساجنگ سرد ارائه دهد. «بنیان نظریه جدید بر این فرض استوار بود که پایان جنگ سرد، سبب آغاز ناامنی های بسیار گسترده ای شده است که ریشه در محدودیت های دیدگاه واقع گرایانه و جهان گرایانه^۳ از ماهیت و ابعاد امنیت دارد. (بوزان، همان، ۶۵) بدین ترتیب که مکتب واقع گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب

^۱. Classical Security Complex Theory

^۲. People, State and Fear

^۳. Globalist Perspectives

جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌الملل به‌عنوان یگانه عامل امنیت از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از مطالعات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد.^۱ (همان) هرچند این رویکرد بوزان به معنی نفی کامل دیگر رهیافت‌ها نیست، چنانچه خود به این نکته اشاره می‌کند که «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مکملی برای دیدگاه‌های نواقع‌گرایانه و جهان‌گرایانه است.» (همان) نکته شایان توجه دیگر، رهیافت تلفیقی بوزان در تعریف نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای است که ریشه در مبانی نظری مکتب کپنهاگ دارد. «در واقع این نظریه، ترکیبی از رهیافت‌های مادی‌گرایانه^۲ و سازه‌انگاران^۳ است. زمانی که ایده‌های مربوط به وضعیت سرزمینی یک کشور و نحوه توزیع قدرت^۴ مورد توجه قرار می‌گیرد، به رهیافت‌های نواقع‌گرایانه نزدیک می‌شود و آن هنگام که به فرایند امنیتی شدن^۵ به‌عنوان برآیند تعامل بین‌الذاتی^۵ کنشگران توجه می‌کند، رهیافت‌های سازه‌انگاران^۶ پررنگ می‌شود» (داداندیش و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۹: ۸۷). بنابراین می‌توان گفت نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای^۶ نظریه‌ای روش‌شناسانه با سطح تحلیل منطقه‌ای برای تجزیه و تحلیل مسائل امنیت بین‌المللی است. این روش - نظریه به‌علت انتخاب سطح تحلیل به‌عنوان مبنا و چارچوب خود، در واقع نظریه محیط‌شناسی امنیتی نیز محسوب می‌شود.

RSCT (مجموعه امنیت منطقه‌ای) می‌خواهد به فهم منطقه‌ای محور از جهان برسد و زبان مقایسه‌ای را برای این منظور حفظ نماید. از سوی دیگر، در پی ایجاد چارچوبی نسبتاً باز (نظریه حداقل) است تا بتواند امکان گسترش تفاوت‌ها در میان مناطق را درک نماید. ضمن آنکه می‌خواهد مجموعه‌ای عمومی از مقولات را حفظ کند تا بتواند تمایزات مناطق را تعریف کند؛ به همین علت بیان می‌دارد که نظریه حداکثری یا قوی، نظریه‌ای نامتناسب است؛ چون مفاهیم و سازوکارهای یکسانی را بر مناطق تحمیل می‌کند. و این واقعیت را نادیده می‌گیرد که امنیت در شرق آسیا، اروپای غربی و آفریقای مرکزی معنای متفاوتی دارند.

^۱. Materialistic

^۲. Constructivist

^۳. Distribution of Power

^۴. Process of securitization

^۵. Inter - subjective interaction

^۶. Regional Security Complex Theory (RSCT)

مجموعه امنیتی منطقه‌ای با ساخت گفتمان مناطق توصیف نمی‌شود؛ در این مجموعه‌ها، گفتمان‌ها و کردارهای امنیتی بازیگران مطالعه می‌شود و نه گفتمان‌ها و کردارهای منطقه‌ای آنها. لذا بسته به اینکه بازیگران چه چیز یا چه کسی را امنیتی کنند، ممکن است منطقه بازتولید شود یا تغییر کند. RSC نوع کارکردی و بسیار ویژه‌ای است که ممکن است با فهم عمومی‌تر از منطقه تناظر داشته یا نداشته باشد.

تقسیم جهان به مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مشتمل و مرتبط با یکدیگر موجب می‌شود تا نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، چهار سطح تحلیل متفاوت را به یکدیگر پیوند دهد و در سطح مشخص نماید که چه چیزی باید برای تحلیل مبنا قرار گیرد. در تراز داخلی، یعنی در درون دولت - کشورهای منطقه آسیب‌پذیری‌های داخلی آنها معیار اصلی است. تراز بعدی روابط دولت - دولت‌های منطقه با یکدیگر است. تراز سوم تعامل یک RSC با RSC های همسایه است و در نهایت، تراز قدرت‌های جهانی و نقش آنها در RSC مورد توجه است. در اینجا تعامل میان ساختارهای امنیتی سطح نظام در سطح منطقه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد. نتیجه آنکه، این چهار تراز فضای تحلیل امنیت و محیط شناسی امنیتی در چارچوب نظریه مذکور را تشکیل می‌دهند.

از منظری دیگر RSCT سطوح تحلیل امنیت را به چهار سطح ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی^۱ تقسیم می‌کند و بیان می‌دارد که در خوشه‌ی امنیتی^۲ هر چهار سطح همزمان عمل می‌کنند؛ البته ممکن است در برخی موارد، یکی از آنها سطح مسلط باشد اما گفتنی است سطح منطقه‌ای در هر شرایطی ایفای نقش خواهد کرد و نمی‌توان آنرا در تحلیل نادیده گرفت. (رستمی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۰۰) ساختار بنیادین مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای از چهار معیار اصلی به شرح زیر تشکیل شده است؛

ساختار آنارشیک^۳، یعنی RSC باید از دو یا چند واحد خود مختار تشکیل شده باشد.

قطبش^۴، که پوشش‌دهنده توزیع قدرت میان واحدهاست.

مرز^۵، که RSC را از همسایگانش جدا می‌کند.

1. Global Security
2. Security Constellation
3. Anarchic Structure
4. Polarity
5. Border

ساخت اجتماعی^۱، که شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهاست.

۱- ساختار آنارشیک: نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای اصل سرزمینی و دولت‌محور بودن بازیگران و فقدان اقتدار یا حاکمیت مرکزی جهانی را می‌پذیرد و بر این اساس، متغیرهای جغرافیایی را مورد توجه قرار می‌دهد، اما به علت امنیتی بودن بر نظریه و جغرافیای سیاسی نیز تأکید می‌کند. با وجود این، متغیرهای جغرافیایی را نه به صورت مستقل، بلکه در چارچوب نظریه، مورد پذیرش می‌داند و بعد دولت‌محور بودن نیز با وجود پذیرش نقش سایر بازیگران جدید بر اهمیت مسلط دولت‌ها در محیط‌های امنیتی تأکید می‌نماید و می‌پذیرد که جهان کنونی جهانی آنارشیک و فاقد اقتدار مرکزی است.

بر اساس این نظریه، دولت‌های قوی‌تر در سطح داخلی انسجام بیشتری دارند و به سمت یافتن تهدیدات در خارج از کشور حرکت می‌کنند، در حالی که دولت‌هایی که ضعیف‌ترند، حاکمیت تجربی ندارند و ممکن است بر سر امنیت با بازیگران فراملی رقابت کنند؛ چنین دولت‌هایی در برابر تهدیدات خارجی آسیب‌پذیرند.

RSCT به منظور دقیق‌تر کردن فهم دولت‌های قوی و ضعیف بر روی یکی طیف به تبعیت از تقسیم‌بندی‌های متداول، دولت‌ها را به سه دسته کلی پیشامدرن^۲، مدرن و پستمدرن تقسیم می‌کند. بر این اساس، دولت‌های پیشامدرن، در بخش انتهایی دولت‌های ضعیف، دولت‌های پستمدرن در بخش انتهایی دولت‌های قوی و دولت‌های مدرن، در میانه فاصله دولت‌های ضعیف تا قوی حضور دارند؛ یعنی نه به اندازه دولت‌های پیشامدرن در انتهای طیف ضعیف، و نه به اندازه دولت‌های پستمدرن در انتهای طیف قوی قرار دارند، بلکه به تناسب نوع دولت‌ها می‌تواند به سمت قوی یا ضعیف نزدیک شوند.

۲- قطبش: مفهوم قطبش در واقع ساختار و توزیع مادی قدرت را در RSC نشان می‌دهد که می‌تواند مثلاً دوقطبی، چندقطبی یا تک‌قطبی باشد. نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در قالب مفهوم قطبش سه سطح ابرقدرت‌ها^۳، قدرت‌های بزرگ^۴ و قدرت‌های منطقه‌ای^۵ را پیشنهاد می‌کند. (افراسیاب پور، ۱۳۹۳: ۱۸۹ - ۱۸۸)

1. Social Construction

2. Pre modern

3. Super Powers

4. Great Powers

5. Regional Powers

۳- مرز: RSCT دولت‌های عایق^۱ را مرز میان مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تعریف می‌کند. دولت‌های عایق به مکان‌هایی اشاره دارند که یک یا چند واحد آنها را اشغال کرده و پویش‌های امنیتی منطقه‌ای آنها پشت سر هم انباشته شده‌اند. این مفهوم را نباید با دولت‌های حایل^۲ که در دوران نظام دوقطبی مطرح بودند اشتباه گرفت.

۴- الگوهای دوستی و دشمنی: درون ساختار آنارشیک علاوه بر روابط قدرت (قطبش)، الگوهای دوستی و دشمنی در تعیین ساختار بنیادین و ماهیت RSC نقش دارند و نشان می‌دهند که کدام الگوی دشمن، رقیب و یا دوست بر نظام مسلط است و اینکه تا چه اندازه این الگوها بواسطه اجبار (نیروی خارجی) یا از راه منافع (محاسبه سود و زیان) و یا مشروعیت (درک از خوب یا بد و درست یا نادرست) درونی شده‌اند. (عبداله‌خانی، ۱۳۸۹: ۲۸۷ - ۲۷۷).

در همین راستا از جمله کشورهایی که طی سالیان اخیر با توجه به رشد اقتصادی رو به تزاید خود، سعی در مقابله با تهدیدات پیش‌روی دارد قدرت نوظهور جمهوری خلق چین است که در فضای پسا شوروی به نحوی مسالمت‌آمیز سعی در به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده دارد که در این راه به ناچار با چالش‌های ژرفی از جنس تأمین امنیت انرژی خود در راستای تداوم رشد خیره‌کننده اقتصادی خود روبرو است.

در همین راستا از جمله کشورهایی که قدرت نوظهور جمهوری خلق چین می‌تواند در نظم نوین منطقه‌ای شکل گرفته در آسیای غربی از آن یاری جوید قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. جمهوری اسلامی ایران از جمله کشورهایی است که نه تنها داعیه‌دار ارزش‌های ملی مستقل از سایر دول جهانی به خصوص منطقه آسیای غربی و کشورهای حوزه خلیج فارس است بلکه به شدت مایل به پاسداشت این ارزش‌ها در فضای هژمونیک شکل گرفته در دوره پساجنگ سرد است. اما نکته‌ای که در این بین باید مورد توجه مقامات تهران واقع گردد این است که اتخاذ چنین موضعی منجر به آن می‌شود که هژمون جهانی چنین بازیگرانی را که داعیه‌دار ارزش‌های مستقل از هژمون جهانی هستند، موجودیت‌هایی می‌دانند که بر خلاف جریان حاکم بر فضای نظام بین‌الملل شنا می‌کنند. از این رو ممکن است حتی اگر هم ارزش‌های ملی مستقل مدنظر مقامات تهران منطبق با اصول مسلم روابط بین‌الملل و حقوق مذکور در منشور سازمان ملل متحد باشد نتوانند به تأمین منافع خویش مبادرت ورزند و به صورت واحدهای

1. Insulator states

2. Buffer states

ملی تک‌افتاده درآیند. واحدهای تک‌افتاده‌ای که اولین طعمه‌های قدرت‌های هژمون به منظور اثبات برتری جهانی‌شان خواهند بود. در همین خصوص نمونه گویای مطالب فوق‌الذکر را می‌توان مجازات اقتصادی ایران در چارچوب طرح موسوم به «داماتو» مورد اشاره قرار داد. بنابراین چنین به نظر می‌آید که در فضای کنونی حاکم بر نظام بین‌الملل و در راستای نیل به اهداف پیش‌بینی شده، مقامات تهران باید دو تاکتیک راهبردی را برای تحصیل منافع خویش اتخاذ نمایند.

تاکتیک اول؛ تلاش برای تأسیس نظم‌های منطقه‌ای با محوریت ایران، تاکتیک دوم؛ تلاش برای حضور ایران در نظم‌های منطقه‌ای نوین، اگرچه در آن نقش قدرت برتر را نداشته باشد (کاظمی، ۱۳۸۶: ۵۹)

۲- سیاست‌های امنیت‌انرژی چین در منطقه خلیج فارس

۲-۱. خلیج فارس و جایگاه راهبردی آن در نظریات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی

منطقه آسیای غربی و خلیج فارس پیش‌تر از همه چیز، یادآور «بحران» و «منازعه» است. وقوع دو جنگ جهانی، چهار جنگ گسترده بین اعراب و اسرائیل، سه جنگ عظیم در خلیج فارس، جنگ‌های داخلی متمادی و متعدد، پیدایش و پدیداری جنبش‌های اسلامی مختلف و مخالف و بالاخره رشد چشمگیر بنیادگرایی اسلامی موجب شده‌اند تا منطقه آسیای غربی تداعی‌کننده خونریزی و درگیری باشد. به‌خاطر چنین پیشینه‌ای است که اغلب تئوری‌هایی که ثبات، صلح و امنیت در آسیای غربی را مورد بررسی قرار داده‌اند، «منازعه‌محور» بوده‌اند تا «توسعه‌گرا». بنابراین از نظر برخی محققین، حکومت در آسیای غربی مقوله‌ای است لبریز از «ناامنی»، «استیلا» و «دگرگونی».

در این بین باید توجه داشت که علاوه بر مواردی که از نظر گذشت منطقه آسیای غربی در مقایسه با سایر مناطق توسعه‌نیافته جهان مانند امریکای لاتین، آفریقا و آسیای جنوب‌شرقی، بیشترین آمادگی را برای «رهایی از استبداد» و «استقلال ملی» نشان داده و انقلاب‌های مشروطه‌خواهی را در تاریخ سیاسی خویش داشته است، اما علیرغم این پیشینه، آسیای غربی همچنان به بحران و انرژی پایان‌ناپذیر ترجمه می‌شود و قدرت‌های عظیم صنعتی خواستار آن هستند که کشورهای عظیم و صنعتی در آسیای غربی ظهور نیابند و رژیم‌های حاکم در این منطقه، همچنان ثروت بدهند و اطاعت بخرند. (نصیری، ۱۳۸۲: ۴۵۵)

با پایان جنگ سرد، تحولات مهمی در ترتیب و اولویت ابزارهای نفوذ بین‌الملل پدید آمد و مسائل مهم اقتصادی و اقتصاد سیاسی در درجه‌ی نخست اهمیت قرار گرفت. امروزه عنصر نظامی قدرت تأثیر کمتری در روابط میان کشورهای بزرگ دارد و واژه‌ی قدرت بیشتر ناظر بر توان اقتصادی ملت‌ها خواهد بود. از این رهگذر، موضوع انرژی و تسلط بر آن از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های توان بالای اقتصادی کشورها محسوب می‌شود؛ چه اینکه در فضای جهانی شدن و پیوستگی منافع، مقاصد، علایق و تضادهای بازیگران روابط بین‌الملل، انرژی به ابزاری نوین برای تأمین منافع و امنیت ملی، رفاه عمومی و توسعه‌ی اقتصادی بدل شده است. خلیج فارس نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های انرژی جهان، محور معادلات ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک از زمان شکل‌گیری دیپلماسی نفت در ساختار اقتصادی جهان، به‌ویژه کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه است. لذا بر این اساس باید از خلیج فارس به‌عنوان هارتلند نوینی یاد کنیم که نظام سامانه‌ی نفتی دنیا بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌شود که بسیاری از صف‌بندی‌ها و رفتارهای کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را تشریح می‌کند.

باتوجه به اینکه خلیج فارس محور ارتباط بین اروپا، آفریقا، آسیای جنوبی و جنوب شرقی است و از نظر استراتژیک منطقه آسیای غربی، به‌عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز ارتباطی بین سه قاره است و بخشی از یک سیستم ارتباطی را تشکیل می‌دهد که دو دریای مدیترانه و سرخ و دو اقیانوس هند و اطلس را به هم متصل می‌کند.

تنگه هرمز که در این منطقه قرار دارد نقش بسیار حساسی در توازن اقتصادی، مالی و تجاری همه کشورهای صنعتی و کشورهای ساحلی منطقه ایفا می‌کند و هر رخدادی که سلامت و امنیت دریانوردی را در این ناحیه تهدید نماید، به همان نسبت منافع این کشورها را در معرض خطر قرار خواهد داد. همچنین تنگه هرمز، راه ارتباطی ساحلی خلیج فارس به اقیانوس هند بوده و همواره به صورت منطبق‌های عملیاتی، در استراتژی‌های نظامی مورد توجه بوده است. «به لحاظ تئوریک نیز، نظریه‌پردازان مختلفی از جمله مکیندر و اسپایکمن در اهمیت استراتژیک خلیج فارس تئوری‌پردازی کرده‌اند (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۳: ۷۳ - ۷۲).

در این نظریه‌ها، خلیج فارس «ریملند» یا سرزمین‌های حاشیه به‌شمار می‌رفت. در نظریه جهانی مکیندر، آسیای غربی و خلیج فارس حاشیه‌ای است، ولی اهمیت خاصی دارد، چرا که محل تماس و تلاقی خشکی و دریاست و بنابراین می‌تواند محل برخورد نیروی زمینی و دریایی باشد. نیکولاس اسپایکمن، جغرافیدان و نظریه‌پرداز ژئوپلیتیک امریکایی پس از نظریه هارتلند بر

اهمیت کمان‌های داخلی و خارجی این نظریه تأکید و آنها را با هم به‌عنوان ریملند یا حاشیه معرفی کرد. وی ناحیه ریملند را مهم‌تر از هارتلند می‌داند. در نتیجه بخش بزرگ آسیای غربی، به‌ویژه منطقه مرکزی آن یعنی خلیج فارس در ریملند اسپایکمن جایگاه ویژه‌ای یافت. (رحمتی‌پور و آجیلی، ۱۳۹۵: ۹۱ - ۹۰).

۲-۲. ارزیابی جایگاه منطقه خلیج فارس در چشم‌انداز انرژی دنیا

منطقه خلیج فارس یکی از مهم‌ترین مناطق صاحب منابع انرژی دنیا است که نقش بسیار مهمی در معادلات انرژی جهان دارد. در سه دهه‌ی اخیر این منطقه نابسامانی‌های فراوانی را متحمل شده و اوضاع سیاسی و اقتصادی آن دستخوش تغییرات فراوانی شده است. رقابت بر سر منابع انرژی و نفتی این منطقه از جمله مسائلی است که در تحولات آینده جهان نقش فراوانی خواهد داشت. علاوه بر آن، با توجه به رقابت کشورهای قدرتمند پیرامون نفت، این منطقه نقش بسیار مهمی در معادلات ژئوپلیتیک آینده جهان خواهد داشت. به همین دلیل، «جفری کمپ» یکی از ناظران عالی‌امریکایی در امور ژئوپلیتیک معتقد است که خلیج فارس در کنار دریای خزر، دو منطقه تأمین‌کننده انرژی در سده بیست و یکم هستند و از آن به‌عنوان «بیضی استراتژیک انرژی» یاد می‌کند. از این رو، با تحول مبنا و مفهوم رقابت‌ها و قواعد بازی پیرامون حوزه استراتژیک خلیج فارس و ایجاد پیوستگی فزاینده آن میان دو کانون ژئواستراتژیک خزر و خلیج فارس، نظم کهن مناسبات ژئوپلیتیک در آسیای غربی و آسیای مرکزی، دیگر یک مبنای مناسب برای شرح آنچه در مناطق حساس خلیج فارس و دریای خزر می‌گذرد به حساب نمی‌آید (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۹۰: ۱۵۱-۱۵۰). این نظر او متأثر از نظریه هارتلند مکیندر، از بیضی انرژی جهانی یا هارتلند انرژی چینی یاد می‌کنند «این منطقه تخم‌مرغی شکل، از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی را دربرمی‌گیرد. تقریباً دو سوم ذخایر اثبات شده نفت و یک سوم ذخایر گاز طبیعی جهان در اختیار کشورهای خلیج فارس قرار دارد. اگر ذخایر برآورد شده دریای خزر به آن اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به بیش از ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می‌رسد.» در این میان خلیج فارس به‌عنوان یک هارتلند اقتصادی و نیز بزرگ‌ترین حلقه انرژی جهانی، در آغاز هزاره سوم مورد توجه ویژه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است؛ چرا که با افزایش روزافزون مصرف انرژی در هزاره سوم خصوصاً نفت و گاز ارتباط سیاست‌های جهانی با اقتصاد

وانرژی، روزبه‌روز در دنیای وابستگی متقابل بیشتر می‌شود. به‌گونه‌ای که این منطقه را «مخزن نفت جهان» نام نهاده‌اند. (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۳: ۷۵ - ۷۴)

خلیج فارس با ۲۳۳ هزار کیلومتر مربع، ذخایر عظیمی از نفت جهان را در اختیار دارد. مهم‌ترین دارندگان و صادرکنندگان منابع و ذخایر نفت جهان یعنی عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی در این منطقه قرار دارند. که ۵۰ درصد از ذخایر نفت دنیا در این منطقه قرار دارد. در رابطه با اهمیت این منطقه دیدید نیوسام، معاون وزیر امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۰ در دانشگاه جرج تاون گفت «اگر جهان دایره مسطحی باشد و کسی بخواهد مرکز آنرا بیابد، به یقین می‌توان گفت که مرکز آن در خلیج فارس است. امروزه جایی در جهان به اهمیت این منطقه وجود ندارد که تمامی توجهات را به یک نقطه و با علایقی یکدست همسان کند. در حال حاضر، برای ادامه سلامت اقتصادی و ثبات جهان جایی به اهمیت این مرکز وجود ندارد (رحمتی‌پور و آجیلی، ۱۳۹۵: ۱۰۱ - ۹۱).

پس از تبیین جایگاه راهبردی خلیج فارس در مقوله تأمین امنیت انرژی عصر حاضر، در ادامه سعی بر آن است تا به این پرسش پاسخ داده شود که جایگاه قدرت نوظهور چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس چگونه خواهد بود؟

۳-۲. چین و مقوله تأمین امنیت انرژی در آوردگاه خلیج فارس

چین را اژدهای خفته با استراتژی ابهام لقب داده‌اند؛ چراکه مطالعه سیر تحولات این کشور، مؤید این واقعیت است که چینی‌ها همواره در اتخاذ سیاست‌های استراتژیک خود مرموزانه و بسیار محتاط ظاهر شده و با فریفتن قدرت‌های بزرگ، قواعد بازی را به‌خوبی شناخته و آنرا بکار بسته‌اند (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۹۰: ۱۷۵). چین به‌عنوان دولت اقتدارگرای موفق از نظر اقتصادی، پس از تجربه‌های مشابه در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم (ژاپن و آلمان) اینک به چالشی ژرف برای نظم آتلانتیکی تبدیل شده است. روزنامه «پراوادا» آنرا هیولای آسیایی «The Asian Monster» خوانده، که با نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا مخالف است (کولایی، ۱۳۸۹: ۷۵) چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در دنیا و سومین وارد کننده نفت خام در جهان است. چین در سال‌های اخیر دستخوش پروسه صنعتی شدن بوده و یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا است. در واقع با نرخ رشد ۸ تا ۱۰ درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش ۱۵۰ درصدی تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی شده است.

چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است علیرغم تلاش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به‌طور روزافزونی به نفت خلیج فارس وابسته شده است، به همین دلیل تأکید فعلی چین بر خلیج فارس به‌عنوان بازار انرژی به لحاظ تاریخی بی‌نظیر است. چین به‌عنوان یک بازیگر نسبتاً جدید در منطقه، به دلیل فقدان سابقه استعماری، اجتناب از سیاست‌های ستیزه‌جویانه و نیز برخورداری از یک بازار بزرگ، جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور تحت رهبری «دنگ شیائو پینگ»، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، چین به‌عنوان یک بازیگر بالقوه‌ی جهانی مطرح شد. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت دستیابی به انرژی را به‌عنوان چشم‌اسفندپار این کشور مطرح ساخته است (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۳: ۸۷).

سهم خلیج فارس در تأمین نفت چین رشد باثباتی داشت و در ۱۹۹۶ برای نخستین بار بیش از نیمی از واردات نفت خام چین (۵۳/۵ درصد) را شامل می‌شد. به دنبال آن چین تصمیم گرفت واردات نفت خود را از خلیج فارس افزایش دهد؛ به دلیل اینکه نفت خلیج فارس ارزانتر از بقیه جاهاست و چین می‌تواند حداقل بخشی از هزینه واردات از خلیج فارس را از طریق صادرکردن کارگر، خدمات، کالا و ... جبران کند و همچنین از طریق استقرار و ایجاد کار مشترک، برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری و وام و سرمایه‌گذاری در زیربنای تولیدی نفت می‌تواند درآمدی کلان به‌دست آورد. آژانس انرژی بین‌المللی (I.E.A) پیش‌بینی کرده است که تا سال ۲۰۳۰ واردات چین با واردات آمریکا برابر خواهد بود و این هشدار برای چین در جهت نیاز به تضمین تأمین باثبات نفت است که در این عرصه خلیج فارس به‌عنوان مرکز تأمین انرژی چین قرار گرفته و توسعه روابط با کشورهای منطقه هم در این راستا است (یزدانی و اکبری‌ان، ۱۳۹۱: ۳۲۴ - ۳۲۵).

البته باید بدین نکته توجه داشت که پکن در راستای ایفای نقش در آوردگاه راهبردی این منطقه کار چندان راحتی را پیش‌رو ندارد؛ زیرا در اثر نفوذ ایالات متحده بر بعضی از کشورهای تولیدکننده نفت و همچنین مسیرهای انتقال انرژی، امنیت انتقال انرژی به آنها در معرض خطر قرار می‌گیرد. اگرچه چین درصدد است تا منابع تأمین انرژی خود را متنوع کند، ولی در این میان منابع نفت و گاز عظیم منطقه آسیای غربی مورد توجه چین قرار گرفته است. امنیت انرژی در شرایط کنونی دو سوی مصرف‌کننده و تولیدکننده انرژی را بیش از پیش به یکدیگر

نزدیک و ضرورت تعامل و رایزنی بین آنها را فراهم کرده است؛ زیرا هیچ یک از این دو به تنهایی نمی‌توانند امنیت انرژی خود را تأمین کنند و هرگونه بحران در بازار جهانی انرژی که اقتصاد جهانی را به چالش بکشد، بر هر دو طرف تأثیرگذار خواهد بود. به بیانی دیگر، وجه بسیار مهم در روابط بازیگرانی که در وضعیت وابستگی متقابل قرار می‌گیرند، توأم شدن آسیب‌پذیری متقابل و منافع مشترک است. «ریچارد کوپر» در این باره لازمه‌ی وابستگی متقابل را دوجانبه بودن حساسیت می‌داند. در واقع، می‌توان گفت که «منافع مشترک» و «آسیب‌پذیری (حساسیت)»، دو روی سکه‌ی وابستگی متقابل را تشکیل می‌دهند. همین امر می‌تواند زمینه‌ساز استقرار الگوی وابستگی متقابل میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی باشد؛ از این رو، اصلی‌ترین منطقه تأمین انرژی چین از دیدگاه این کشور، منطقه آسیای غربی به‌ویژه حوزه خلیج فارس است. بخش بزرگی از تقاضای چین لزوماً از طریق تولیدکنندگان خلیج فارس تأمین خواهد شد که پیش‌بینی شده سهم آنها از ۳۰ درصد در سال ۲۰۰۳ به ۴۳ درصد تولید جهانی تا سال ۲۰۲۵ رشد خواهد داشت. چینی‌ها با درک این موضوع در سال‌های اخیر تلاش‌های وسیعی برای ارتقای روابط با کشورهای نفت‌خیز این منطقه، به‌ویژه کشورهای اصلی انجام داده‌اند تا در پرتو آن بتوانند سهم خود از ذخایر این منطقه را هرچه بیشتر افزایش دهند. چین بنا بر مصالح اقتصادی و امنیت انرژی خود توسعه مناسبات با همه کشورهای منطقه آسیای غربی را دنبال می‌کند. این کشور برای واردات نفت از کشورهای عمان، یمن، عربستان، و ایران به منطقه تأمین‌کنندگان اصلی، به‌شدت وابسته به خلیج فارس است (مصلی‌نژاد و حق‌شناس، ۱۳۹۱: ۱۹۲ - ۱۸۹)

چین به‌طور عمده با سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی در آسیای غربی مواجه است. در سطح جهانی بزرگ‌ترین مسئله نفوذ و حضور مؤثر ایالات متحده در منطقه است. رویکرد چین به کشورهای آسیای غربی را رفتار این کشور با ایالات متحده و ادراک چینی‌ها از اهداف آمریکا در منطقه تشکیل می‌دهد. رهبران چینی تصدیق می‌کنند که حضور آمریکا در آسیای غربی به دلیل منافع استراتژیک واشنگتن است که آمریکا بر حضور دیپلماتیک و نظامی خود برای دهه‌ها پافشاری خواهد کرد و این سیاست آمریکا برای ثبات منطقه و به‌عنوان یکی از منابع بی‌ثباتی، خطرناک خواهد بود. سیاست‌گذاران در پکن همچنین نسبت به نیت آمریکا در سلطه یافتن بر منطقه سوءظن دارند و رهبران چین اغلب مخالفت خود را با سیاست‌های مشخص آمریکا که با هدف کسب منافع این کشور بوده، اعلام می‌کنند. چین تلاش دارد تا از یک‌سو روابط مثبت را

با کشورهای سنی و شیعه مذهب در منطقه برقرار کند و از سوی دیگر روابط خود با اعراب و اسرائیل را همچنان ادامه دهد. چین همچنین از تعقیب کنش‌هایی همچون همکاری نزدیک با ایران یا فروش‌های عظیم و پرسود تسلیحاتی که ممکن است این کشور را در مقابل ایالات متحده قرار دهد اجتناب ورزید. در عین حال، پکن تلاش دارد روابط سیاسی خود را برای تضمین دسترسی به منابع و بازار، با کشورهای بحث‌برانگیزی چون ایران همچنان حفظ کند. پکن همچنین سیاست‌هایی را تعقیب خواهد کرد که مانع از ایجاد مشکل توسط ایالات متحده برای نفوذ سیاسی و اقتصادی خود شود. این موضوع در کمک‌های مالی منطقه‌ای چین، گسترش روابط دیپلماتیک و تعقیب معادلات در حوزه انرژی و صادرات فناوری‌های نظامی به ایران به‌رغم اعتراض‌های ایالات متحده مشهود است. رویکرد میانجی و واسطه‌گرانه^۱ پکن در شورای امنیت سازمان ملل در برنامه هسته‌ای ایران، به‌طور مشابهی تلاش چین برای موازنه‌گری اهداف منطقه‌ای چندجانبه و به‌طور خاص منافع آن را در عدم گسترش تولید اتمی و ثبات منطقه‌ای از یک سو و دسترسی به عرضه انرژی و روابط پایدار با ایران از سوی دیگر نشان داد (دهقانی و امیری زر، ۱۳۹۰: ۱۱۹ - ۱۱۸).

لذا واکنش‌گتن از افزایش حضور چین در آسیای غربی نگران است. سیاست کشورهای فرمانطقه‌ای خصوصاً ایالات متحده در شکل‌دهی به روابط بین چین و کشورهای حوزه خلیج فارس بسیار مؤثر است. تقابل یا همسویی این سیاست‌ها می‌تواند در حوزه انرژی نیز مطرح شود.

در سال ۲۰۰۹ چین برای اولین بار از امریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت عربستان پیشی گرفت. براساس آماراداره اطلاعات انرژی امریکا، عربستان در سال ۲۰۱۲ حدود ۱۳ درصد نفت وارداتی ایالات متحده را برآورده می‌کرد، درحالی که این رقم برای چین به ۱۹ درصد از کل نفت وارداتی می‌رسد. از آنجا که عربستان سعودی از ابزار نفت برای کسب مشروعیت کارکردی در داخل و کسب جایگاه یک کنشگر فعال در معادلات منطقه‌ای و جهانی بیشترین استفاده را می‌کند، در این موضوع نیز نفت جایگاه ویژه‌ای را ایفا می‌کند.

قطر تحت پوشش برنامه LNG خود صادرات به شرق را در حوزه انرژی مدنظر دارد. این کشور با دارا بودن ذخایر فراوان گازی به دنبال روابط گسترده با چین برای تضمین امنیت انرژی خود است. در این راستا قطر حدود ۳۴ درصد از گاز LNG چین را تأمین می‌کند. در عمل

^۱. Middle - man

امنیت خارجی قطر به دلیل منابع و اهمیت سرشار آن و اهمیت در بازار جهانی انرژی توسط ایالات متحده و قدرت‌های غربی تأمین می‌شود. نگرانی این کشور تا حدی تخفیف می‌یابد و موجب می‌شود در رفتار سیاست خارجی خود بی‌پروا تر عمل کند. با این وجود می‌توان وجه بارز سیاست خارجی این کشور را در راستای منافع ملی و نزدیکی به قدرت‌های بزرگ در راستای توسعه اقتصاد و جذب سرمایه‌گذاری خارجی دانست. برخلاف عربستان و قطر عرصه روابط با ایران برای چین به دلیل نوع روابط این کشور با ایالات متحده و غرب دشواری کمتری به همراه دارد. چنانکه پس از انقلاب اسلامی، حضور آمریکا در ایران با چالش‌های جدی مواجه شد، تاجایی که در پی قطع روابط سیاسی دو کشور، حضور شرکت‌های آمریکایی در ایران ممنوع و مراودات اقتصادی به نزدیک صفر رسید. بنابراین چین مزاحمت رقیب سرسخت را تا زمانی که رابطه تقابلی بین ایران و آمریکا وجود دارد، در این کشور احساس نمی‌کند و روابط اقتصادی روبه توسعه‌ای را در حوزه انرژی با ایران دارد (پاری و کامران، ۱۳۹۵: ۳۷۳ - ۳۷۱).

نکته قابل تأمل در خصوص نوع رویاروی واشنگتن - پکن در منطقه خلیج فارس اینکه چین ضمن توسعه همکاری‌های سیاسی با همه کشورهای منطقه، سعی می‌کند با کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا در تقابل نباشد و در مسائل امنیت منطقه همیشه موضع محتاطانه را اتخاذ نماید. در همین راستا چین در سیاست خارجی خود توسعه همکاری‌های سیاسی - امنیتی را در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای دنبال می‌کند، هرچند همکاری‌های دوجانبه را در راستای تقویت آنها گسترش داده است. چینی‌ها در حل و فصل بحران‌های منطقه بیشتر بر نقش سازمان ملل متحد تأکید کرده و سعی می‌کنند فعالیت‌های خود را از مجاری بین‌المللی ادامه دهند. چین برای مبارزه با تروریسم، منع سلاح‌های کشتار جمعی و منع توسعه سلاح‌های هسته‌ای که همه به نوعی در این منطقه بحران‌زا شده است، بر تلاش همه کشورها همراه با نقش سازمان ملل اصرار دارد. با این وجود هرگز سعی نمی‌کند در این حوزه با قدرت‌های غربی رودررو شود. از طرفی در دکتترین سیاست خارجی چین توسعه همکاری‌های سیاسی در همه مناطق جهان در نظر گرفته شده و چین بر مبنای اصول پنج‌گانه سیاست خارجی خود همیشه خواهان صلح و ثبات و حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی تمام کشورهاست. در فرآیند بحران‌های سیاسی خلیج فارس همیشه بر حل و فصل مسالمت‌آمیز از طریق مذاکره تأکید کرده و معتقد است که در مذاکرات باید به حقوق طرف مقابل احترام گذاشت، بنابراین در مسائل سیاسی - امنیتی منطقه، به‌عنوان نماینده کشورهای غیرمتعهد در سازمان ملل مطرح است و توسعه نفوذ

سیاسی خود را در حمایت از آنها می‌داند. بنابراین عامل سیاسی - امنیت نیز از جمله عوامل شکل‌دهنده سیاست خارجی چین در مقابل ایالات متحده در خلیج فارس است.

در خصوص آینده رویارویی سیاسی - امنیتی مزبور نیز پیش‌بینی می‌شود چین روند سیاسی معتدلی همراه با تعامل با همه بازیگران منطقه خلیج فارس را ادامه دهد و از دشمن‌تراشی به‌ویژه در بین قدرت‌های بزرگ اجتناب ورزد، هرچند مشی سیاسی چین در خلیج فارس از سوی برخی منتقدان به‌عنوان سیاستی منفعت‌طلبانه تعبیر شده است و انتظار می‌رود این کشور با توجه به ظرفیت‌های بالای خود نقش مسئولانه‌تری در قبال کشورهای در حال توسعه منطقه ایفا کند. لیکن چین سیاست‌های خود را در چارچوب دستیابی هرچه بیشتر و بهتر به منافع ملی تنظیم می‌کند. به این ترتیب نقش کمرنگ چین در مباحث مربوط به مداخله آمریکا در عراق و رأی مثبت آن کشور به قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران نشان می‌دهد که این کشور در پی مقابله آشکار با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به‌ویژه آمریکا نیست و افزایش تنش میان آمریکا و چین در دولت جدید آمریکا با روی کار آمدن ترامپ و اظهار نظرهای وی که بارها از سیاست‌های چین انتقاد کرده و حتی این کشور را دشمن آمریکا معرفی کرده است و گفت‌وگوی تلفنی ترامپ با رئیس‌جمهور تایوان که با واکنش منفی و مخالفت شدید پکن روبرو شده است، شاید شروع اختلاف‌های آمریکا و چین باشد، ولی این اختلاف‌ها احتمالاً در هر منطقه‌ای که باشد، در منطقه خلیج فارس حداقل ممکن است (آقایی و اکبریان، ۱۳۹۶: ۳۱۲ - ۳۱۱)

بنابراین گرچه ایالات متحده حضور و نقش‌آفرینی چین را در آوردگاه راهبردی آسیای غربی بر نمی‌تابد و درصدد ممانعت از فزونی بخشی نفوذ مزبور است، اما در نقطه مقابل نیز سران پکن با علم به تبعات منفی تنش با ایالات متحده سعی‌شان در برهه کنونی احتراز از رقابت آشکار ژئوپلیتیک با رقیب خود است. لذا در حال حاضر، نخبگان چینی معتقدند لازمه ارتقای منزلت بنیادین مؤلفه اقتصادی قدرت، نه تقابل بلکه تعامل است. براین اساس، چین با وجود آنکه نمی‌تواند از منابع انرژی منطقه خلیج فارس صرف نظر کند، اما ناگزیر است برای تأمین امنیت انرژی در این منطقه که تحت نفوذ و کنترل امریکاست به‌نحوی خود را با سیاست‌های ایالات متحده در منطقه همراه کند. (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۴۲ - ۱۳۸)

اما در سطح منطقه‌ای چین با رقابت کشورهای زیرسیستم آسیای غربی مواجه است؛ چینی‌ها همواره تلاش داشته‌اند توازن را تحت هیچ شرایطی برهم نزنند و همواره برای جلب رضایت و

اعتمادبخشی به سایر شرکای منطقه‌ای تلاش کنند. رهبران چین با سفرهای متعدد خود به منطقه و تشکیل مجامع همکاری با کشورهای آسیای غربی از «دیپلماسی رهبری» و «دیپلماسی چندجانبه‌گرایی» به خوبی استفاده کنند. در مقایسه با رویکردهای گذشته به آسیای غربی، چین روابط متقابل دو و چندجانبه خود با ملت‌های منطقه را افزایش داده و پکن نسبت به گذشته کمتر بازیگری منفعل است. چین شراکت نیمه استراتژیک با دو کشور کلیدی عربستان سعودی و ایران را شکل و مبادلات دیپلماتیک با دو کشور را بسط داده است. تلاش‌های اختصاصی چین برای افزایش رابطه خود با سعودی‌ها یکی از مثال‌های اصلی هدف چین به منظور متنوع‌ساختن نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در منطقه است. این کشور مجمع همکاری‌های چین و اعراب را در سال ۲۰۰۴ به منظور تشویق همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه‌های سیاست، تجارت، علوم، آموزش، فرهنگ و مراقبت‌های پزشکی تأسیس کرد. پکن گفت‌وگوهایی را با کشورهای عربی شورای همکاری خلیج فارس انجام داد.

دیپلماسی دو و چندجانبه چین در آسیای غربی برای جست‌وجوی فرصت‌های سرمایه‌گذاری و تجارت در ماوراءبحار، تمایل به افزایش ثبات در منطقه و آرزوی بکار بردن اهرم‌های دیپلماسی چندجانبه در حمایت از آسیای غربی مورد توجه چین است. (دهقانی و امیری‌رز، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۱۹)

اما جایگاه جمهوری اسلامی را در سیاست خارجی رهبران نسل چهارم جمهوری خلق چین، می‌توان در چارچوب سیاست‌های اقتصادی عملگرایی رهبران این کشور و «خط مشی چین در مناطق غربی» تفسیر کرد. به عبارت بهتر پایان جنگ سرد و چرخش‌هایی که در مقیاس وسیع در جغرافیای سیاسی جهان رخ داد به همراه تحولات داخلی منبعت از روی کار آمدن نسل‌های سوم و چهارم رهبران چین، موجب شد تا چین راهی به مرکز آسیای مرکزی، غرب و جنوب آسیا پیدا کند و به این مناطق از دو منظر تأمین امنیت ملی و تأمین انرژی بنگرد. در همین حال، بررسی جایگاه ایران در سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد و از منظر دیپلماسی دوجانبه دو کشور نیز بیانگر این نکته است که هرچند دو کشور روابط قابل قبولی با یکدیگر داشته‌اند، اما مناسبات آنها فقط در حوزه اقتصادی افزایش قابل قبولی داشته است. به عبارت بهتر مروری بر حجم مبادلات طرفین که در سال ۱۹۹۲ و مقارن با پایان جنگ سرد حدود ۲۰۰ میلیون دلار بود در پایان سال ۲۰۰۵ به حدود ۱۰ میلیارد دلار رسید و این رقم در پایان سال ۲۰۱۰ نیز حدود ۳۰ میلیارد دلار برآورد شد. افزون بر این، رأی مثبت چین به قطعنامه‌های

پیشنهادی امریکا علیه برنامه صلح آمیز هسته‌ای ایران طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به همراه اظهارات آشکار برخی از مقامات چینی، بیانگر این نکته است که روابط تهران - پکن با وجود افزایش مناسبات تجاری و اقتصادی همچنان از پیوندها و مؤلفه‌های پایدار راهبردی بی‌بهره مانده است. (سجادپورشریعتی، ۱۳۹۰: ۸۷ - ۸۵) از جمله عوامل مهمی که موجبات شرایط فوق را فراهم آورده است می‌توان به مقوله جدایی طلبان سین‌کیانگ، و حوادث تروریستی پس از ۲۰۰۱ سپتامبر و معرفی ایران به عنوان محور شرارت اشاره کرد که به نوبه خود موجب شده است تا نقاط مبهمی در روابط فی‌مابین سایه افکند. (سلطانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶۴ - ۱۶۳) براین مبنا همچنین استدلال می‌شود که شرکت‌های چینی در گسترش تجارت انرژی با ایران اصول خود را داشته باشند و از گرفتار شدن در «مواج سیاسی بین‌المللی» ایران و ضربه زدن به وجهه چین اجتناب کنند. همچنین به باور رهبران چین این کشور در گسترش تجارت انرژی با ایران باید به موضوع امنیت خود بیش از گذشته توجه کند و از گرفتار شدن در گرداب‌های موضوعات مناقشه‌برانگیز ایران در نظام بین‌الملل بپرهیزد. این در حالی است که چین برای ورود به بخش بالادستی ایران نیز با موانع قانونی و مشکلات قراردادی متعددی مواجه است. (قانون اساسی، اصل ۸۱ و ۸۲) و شرکت‌های چینی فقط می‌توانند از طریق انعقاد قراردادهایی که به اصطلاح به نام قرارداد «بیع متقابل» نامیده می‌شود و در حقیقت «قراردادهای خدمتی» به‌شمار می‌روند، وارد صنعت نفت ایران شود (پورنجفی و شریعتی، ۱۳۹۴: ۱۶۴ - ۱۶۳). اما نیاز فزاینده چین به تأمین امنیت انرژی، مهمترین عاملی است که موجبات نزدیکی حداکثری پکن - تهران را طی سالیان اخیر فراهم آورده است.

بنابراین درخصوص تأمین مقوله امنیت انرژی چین در آوردگاه راهبردی خلیج فارس و نوع روابط دو طرفه با جمهوری اسلامی ایران می‌توان چنین ابراز داشت؛ از آنجایی که چین یکی از بازارهای بزرگ مصرف دنیاست و ایران نیز یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی در جهان است، چین بازاری قابل اتکا برای ایران و ایران نیز با توجه به ذخایر عظیم نفت و گاز تأمین کننده‌ای قابل اتکا برای چین محسوب می‌شود. (صفوی و مهدیان، ۱۳۸۹: ۳۸ - ۳۷).

پس از بررسی سطوح فرمانطقه‌ای و منطقه‌ای ایجادکننده‌ی چالش برای تأمین مقوله امنیت انرژی چین در منطقه آسیای غربی، در ادامه کوشش شده است تا سطح داخلی سطوح سه‌گانه مزبور مورد واکاوی قرار گیرد. در سطح داخلی مهم‌ترین بحث به‌ویژه طی سالیان اخیر تحولات سیاسی در کشورهای آسیای غربی و مسائل مرتبط با مناقشه‌های دولت‌ها با ملت‌های

خود در منطقه تحت عنوان «بهار عربی» است، که به نوبه خود موجب شد تا نگرانی‌های قابل تأملی در سران پکن ایجاد گردد. (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۳)

نتیجه گیری

به طور کلی چینی‌ها در راستای سیاست‌های امنیت انرژی خود در منطقه خلیج فارس سیاست‌های زیر را دنیا می‌کنند ۱- بکارگیری دیپلماسی فعال برای برقراری اتصالات زیربنایی با کشورهای دارنده انرژی برای تضمین عرضه درازمدت. ۲- فراهم آوردن شرایط لازم برای حضور شرکت‌های نفتی چینی در سرمایه‌گذاری و توسعه میادین نفتی منطقه. ۳- تشویق سرمایه‌گذاری متقابل شرکت‌های نفتی کشورهای خلیج فارس در بخش‌های پالایشگاهی و بازار انرژی چین.

بنابراین می‌توان چنین ابراز داشت که در چند دهه‌ی اخیر، شاهد تحول در رفتار چین با کشورهای آسیای غربی هستیم. روزگاری چین منافع خود را فدای شعارهای ایدئولوژیک کرد. در دوره‌ای فروش تسلیحات و کسب درآمد را هدف اول خود در آسیای غربی قرار داد. اما امروزه تغییر رویکرد دیپلماسی داده است. و آینده منافع چین از منطقه آسیای غربی به خصوص ایران است و البته بالعکس کشورهای منطقه می‌توانند منافع خود را با چین همسایه جستجو کنند. دلایل و شهود زیادی وجود دارد که اگر چین بخواهد بین ایران و عربستان یکی را به عنوان متحد راهبردی خود انتخاب کند که آن متحد استراتژیک به دلیل شرایط منطقه ای، بین المللی و داخلی ایران هم خواهد بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آقایی، داوود و اکبریان، علیرضا (۱۳۹۶). «تعامل یا تقابل چین با امریکا در خلیج فارس»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۷، شماره ۲.
- افراسیاب پور، حامد (۱۳۹۳). «تحلیل پویای شورای همکاری خلیج فارس»، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال بیست و دوم، شماره ۸۸.
- بوزان، باری (۱۳۹۰). **مردم، دولتها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورنجفی، وجیهه سادات و شریعتی، شهروز (۱۳۹۴). «ظرفیت استراتژیک ایران در دکترین خیزش صلح آمیز چین»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، شماره ۳۹.
- ترکان، اکبر (۱۳۹۱). «نقش گاز طبیعی در امنیت ملی؛ مطالعه تطبیقی؛ ایران، روسیه و قطر»، **فصلنامه راهبرد اقتصادی**، سال اول، شماره اول.
- داداندیش، پروین و کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۹). «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی»، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۶.
- دهقانی‌فیروزآبادی، سیدجلال و امیری‌رز، فاطمه (۱۳۸۸). «بررسی روابط ایالات متحده و چین در منطقه آسیا - پاسیفیک پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۸ - ۲۰۰۱»، **پژوهش‌های حقوق عمومی**، شماره ۲۷.
- رحمتی‌پور، لیلا و آجیلی، هادی (۱۳۹۵). «چشم‌انداز آینده ژئوانرژی خلیج فارس و جایگاه ایران»، **فصلنامه راهبرد**، سال بیست و پنجم، شماره ۸۰.
- رستمی، فرزاد؛ ایومن، محمدصالح و کرمیان هابیلی، کرم‌رضا (۱۳۹۵). «نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت ملی عراق پس‌اصدام»، **فصلنامه راهبرد**، سال بیست و پنجم، شماره ۷۸.
- سلیمی، حسین و رحمتی‌پور، لیلا (۱۳۹۳). «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۶۵.
- سوواکول، بنجامین (۱۳۹۱). **کتاب مرجع امنیت انرژی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر تهران.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۴). **چین، انرژی و خاورمیانه**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، گروه مطالعات آسیا.

- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۱). «چین و آسیای مرکزی: تغییر در ژئواکونومی»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۷
- صادقی، سیدشمس‌الدین (۱۳۹۴). «امنیت انرژی چین و ژئواکونومیک انرژی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره بیست و دوم،
- صبغیان، علی و سروستانی، عباس (۱۳۹۳). «امنیت انرژی و روابط اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی»، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۹
- صفوی، سیدیحیی و مهدیان، حسین (۱۳۸۹). «ژئوپلیتیک انرژی ایران و امنیت انرژی شرق (چین و هند)»، فصلنامه جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره دوم.
- طاهری، ابراهیم (۱۳۹۵). «بررسی ظرفیت‌ها و چالش‌های هند برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ با رویکرد آینده‌پژوهی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره بیست و نهم.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۹). نظریه‌های امنیت، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- کاظمی، سیدحسن (۱۳۸۶). «نفت و امنیت منطقه‌ای (منطقه‌گرایی خاورمیانه و نفت)»، مجله بررسی‌های مسائل اقتصادی انرژی، شماره ۱۰
- کولایی، الهه (۱۳۸۹). «نقش ایران در امنیت انرژی منطقه و جهان»، فصلنامه سیاسی و بین‌المللی، شماره چهارم.
- کولایی، الهه و زراعت‌پیما، جواد (۱۳۸۸). «امنیت انرژی چین و نگاه این کشور به منطقه آسیای مرکزی»، پژوهش حقوق عمومی، شماره ۲۷.
- متقی، افشین و قره‌بیگی، افشین (۱۳۹۳). «جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین»، پژوهش نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال دوم، شماره ۲.
- مصلی‌نژاد، عباس و حق‌شناس، محمدرضا (۱۳۹۱). «جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره اول.
- موسوی شفائی، مسعود و دارابی، گلتاب (۱۳۹۰). «اهداف و ابعاد دیپلماسی انرژی چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم.
- نیاکوئی، سیدامیر (۱۳۹۱). کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب: ریشه‌ها، پیامدها و اندیشه‌ها، تهران: نشر میزان.
- نیاکوئی، سیدامیر و قیاسی، امیر (۱۳۹۲). «قدرت‌یابی چین و راهبرد ایالات متحده آمریکا: نگاهی ابزاری به شورای امنیت»، سیاست جهانی، شماره ۵.

یاری، احسان و کامران، حسن (۱۳۹۵). «سیاست امنیت انرژی چین در کانون‌های مهم انرژی در راستای کاهش آسیب‌پذیری استراتژیک (با تأکید بر خلیج فارس)»، **فصلنامه جغرافیا**، دوره جدید، سال چهاردهم، شماره ۴۸.

یزدانی، عنایت‌الله و اکبریان، علیرضا (۱۳۹۱). «انرژی و روابط چین با خلیج فارس»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۲، شماره ۲.

یزدانی، عنایت‌الله و توپسرکانی، مجتبی (۱۳۹۰). «تحلیلی بر رقابت ژئوپلیتیکی قدرت‌ها در (بیضی استراتژیک انرژی)»، **فصلنامه تحقیقات جغرافیایی**، سال ۲۶، شماره چهارم.

(ب) منابع انگلیسی

Andrews, Philip & Dannreuther, Roland (2013). "C,,,,, ,, add bbbbal Piii iict tttt tttt e Crrrrrrr rry C))))).

D. Cole, Bernard (2016). "Cnm Quest for Great Power: Ships, Oil, and Foreign Policy.

Elikind, J (2010). Energy Security. Call For a Broader Agenda. In: Energy Security: Economics, Politics, Strategies and Implicational. Edited World, Washington: University of Washington Press

Luft, Gal, Anna Korin (2009). Realism and Idealism in the Energy Security Debate. In: Energy Security Challenges for the 21 Century.

